

عشق...

هنر...

فرزانگی...

م. رعنائی

۱۳۹۲

سرشناسه: رعنائی. مریم
عنوان پدیدآور: عشق... هنر... فرزانی/م. رعنائی
مشخصات نشر: مشهد، اصل. ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۱۷۰ ص
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
شابک: ۷۰۰۰۰ ریال ۶-۳-۹۲۱۰۳-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: هنر- نقد و تفسیر
موضوع: عشق در هنر
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۷۴۷۷N, ۷ع۵
رده بندی دیویی: ۷۰۱/۱
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۱۳۴۰۱

مشهد - چهارراه راهنمایی - ساختمان ژيووار
تلفن: ۸۴۴۲۱۰۰ نمایر: ۸۴۴۲۱۰۱
E-mail: aciledition@yahoo.com

نام کتاب: عشق، هنر، فرزانی
نویسنده: م. رعنائی
ویراستار: م. رعنائی
ناشر: انتشارات اصل
حروف چین و صفحه آرا: زهرا شاهد
طراح جلد: م. رعنائی
چاپ: ۱۳۹۲
قتلع: رقمی - ۱۷۰ صفحه
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۶-۳-۹۲۱۰۳-۶۰۰-۹۷۸
قیمت: ۷۰۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ است.

فهرست

پیشگفتار	۷
مقدمه	۱۰
اشاراتی به بسترهای نگرش در روح هنرمند	۱۵
مراتب خالص بودن	۲۳
فرایند زیبایی دستان ما	۲۹
تخیل و زیباشناسی	۳۵
قدرت خلاقه	۴۱
احساسی در جریان حصول عقل و عشق در عالم حضور	۴۵
عشقی فراتر از احساس در هنرمند	۵۱
پدیده‌های محسوس در خلق اثر	۵۷
ادراک و روح شیدایی	۶۳
نظم بخشیدن به افکار پدیدار	۶۹
مکاشفه در روزنه پدیدار عقل	۷۵
حوزه فعالیت انبساط خاطر ما	۸۱
ماهیت باور ایمان	۸۷

- مطلق بودن در جریان ظهور ۹۳
- معیار شناخت توانایی درونی ۹۹
- ریشه و اصل عشق ۱۰۳
- مکاشفه به عنوان یک دستورالعمل ۱۰۹
- برخوردار بودن از به کارگیری همه‌ی حواس ۱۱۳
- رشد و پویایی در جریان عقل و احساس ۱۱۹
- معبر هنر ۱۲۳
- اوج در معرفت کمال ۱۲۷
- اصالت در هر آنچه به آن رسیدیم ۱۳۱
- نگاه عاشق به بستر درونی عشق ۱۳۵
- فراتر رفتن از خود ۱۴۱
- نگرش به افقهای دوردست ۱۴۵
- زدودن هر گونه ناخالصی ۱۴۹
- چهارچوب یا غالب شرافت در کمال ۱۵۳
- عاشقانه زیستن ۱۵۷
- آزادی روح در بسیط زمان و مکان ۱۶۳
- استدلالات حقیقی نور ۱۶۷

پیش‌گفتار

به نظر نویسنده کتاب که به صداقت گفته است: آدمی جز طرح‌هایش هیچ نیست و همین است که او را به اوج می‌رساند و نیز او برای میل به اهدافش چه بسا از هستی خود باز بماند. در واقع آدمی به سبب طرح‌هایی که خلق می‌کند نیز ممکن است خود را فراموش کند و همه‌ی او خواسته مخاطبینش باشد. و آنگاه فقط شکست می‌تواند او را به خود باز آورد و با هستی روبرو کند، غیر از این او از خود بی‌خود شده و فقط دست به خلاقیت می‌زند و به غیر می‌اندیشد.

انسان پیوسته در پی خلق طرح جدید است، یعنی هدف یا هدف‌هایی پیش رو دارد و برای تحقق آن به درون آینده پرواز می‌کند. حتی نباید بگوییم ما هدف داریم، بلکه باید بگوییم ما هدف هستیم. به هدف نرسیدن یعنی شکست خوردن.

اما انسان فقط طرح‌هایی جزئی خلق نمی‌کند، بلکه طرح کلی‌تری ممکن است در پیچیدگی افکارش داشته باشد که سراسر زندگی‌اش را

شاعر، با هر کلمه و تنها بر اثر رفتار شاعرانه‌ی خود، استعاره‌هایی به وجود می‌آورد که پیکاسو حسرتشان را داشت و آروز می‌کرد که قوطی کبریتی بسازد که هم خفاش باشد و هم در عین حال قوطی کبریت.

همچنین می‌توان گفت که معنای فلان آهنگ موسیقی، اگر بتوان معنایی بر آن قائل شد، چیزی خارج از وجود خود آهنگ نیست و می‌توان گفت آیا آهنگ شاد است و یا آن غمناک است و باید بدانید هر چه بگویید همیشه کمتر یا بیشتر از آنچه در خود آهنگ هست گفتید نه از آن رو که هنرمند عواطفی غنی‌تر و متنوع‌تر از عواطف دیگران دارد. چرا که باید در روح او رسوخ کرد و به هر آنچه او خلق کرده است، وافر گردید. هنگامی که به قالب نت‌های موسیقی متجسد می‌شده، استحاله یافته و تغییر ماهیت داده است. فریادی که بر اثر دردی کشیده شود به نشانه‌ی دردی است که موجب فریاد بوده است. اما آوازی که از روی درد خوانده شود هم خود درد است.

در اینجا می‌توانیم بگوییم، نقاش اگر خانه‌ای را بکشد - نقاشی کند -

به این معنی است که او تصویر خانه یا طرح آن را می‌کشد یعنی خانه ی خیال را روی پرده‌ی خود می‌آفریند و نه آنکه کلمه‌ی خانه را بنویسد و خانه‌ای که بدان شکل به وجود آمده است دارای همان ایهام و چندگونگی خانه‌ی واقعی است.

نویسنده می‌تواند شما را بیدار کند، ذهن شما را وادار به تفکر و تعمق گرداند. مثلاً اگر زاغه‌ای را وصف می‌کند، می‌تواند آن را مظهر بیدادگری‌ها ببیند و خشم شما را برانگیزد، حال آنکه هنرمند نقاش خاموش است. اگر نقش زاغه‌ای را بر روی بوم نقاشی کند فقط زاغه‌ای از زاغه‌ها را به شما نشان داده است و شما مختارید هر چه می‌خواهید در آن ببینید. این زاغه هرگز مظهر فقر و بدبختی نیست. اگر می‌خواست چنین باشد می‌بایست از صورت سی‌بی‌یرون رود و به صورت نشانه درآید.

اینجاست که همه‌ی افکار و احساسات یکجا جمع‌اند و با عدم تمایزی عمقی روی پرده نقاشی به هم آمیخته می‌شوند بی آنکه هیچ یک برتر یا فروتر از دیگری جلوه‌گر شده باشد.

هنرمندان نیک دلانی بوده‌اند که گاهی کوشیده‌اند تا تاجر و تآلم ما را برانگیزند.

شاعر روی کلمات مکث می‌کند، نقاش بر روی رنگ‌ها و آهنگ‌ساز

بر روی صوت‌ها، نه بدان معناست که کلمات در نظر او فاقد هر گونه دلالتی باشند. هنر باطنی دارای جوهری یگانه است که به یکسان در زبان‌ها تجلی می‌کند.

هنرمند نقاش اگر رنگ سرخ و زرد و سبز را کنار هم می‌نهد، یا رنگ زرد را به جای بنفش برمی‌گزیند می‌توان ادعا کرد که آفرینش این اشیاء انعکاسی است از ژرف‌ترین کشش‌ها و انگیزه‌های درونی او. اشیاء به عواطف او آغشته می‌شوند و چون عواطف پنهانی نقاش در قالب رنگ‌هایی تجلی می‌کنند که فعلاً به خودی خود معنی گونه‌ای داشته اند، ناچار آن عواطف مغشوش و مبهم می‌شوند تا جایی که هیچ کس نمی‌تواند آنها را به عینه بازشناسد و مشخص کند.

باید به خاطر داشت؛ نویسنده نیز مانند هنرمندان، نوعی احساس عاطفی را به خوانندگان القاء می‌کند که به آن در عُرف «لذت زیبایی» نیز می‌گویند یا شادی زیبایی. و این نیز به این معنا است که احساس با بازشناسی هنرمند در عروج امکان‌پذیر است.

نویسنده، موضوع مورد بحث، در داستان را بر اثر طول و کثرت توصیفات که از آن می‌کنند جسمیت و موجودیت نمی‌یابد، بلکه به سبب پیچیدگی و تعدد روابطی که با اشخاص مختلف داستان دارد به عمق هستی می‌رسد؛ آن گاه واقعی‌تر می‌نماید که به دفعات بیشتری

آن را لمس کند و بچرخاند، بردارند، بگذارند و خلاصه اشخاص داستان از حد آن برگزینند و به سوی هدف‌های خاص خود فرا روند. همچنان است که جهان مخلوق داستان، یعنی مجموعه اشیاء و آدمیان برای اینکه به حداکثر ثقل خود برسند باید «آفرینش آشکارگر» که از طریق آن خواننده جهان داستان را کشف می‌کند نیز در حین عمل، التزام مخیل باشد. یعنی هر چه علاقه‌ی خواننده به تغییر و تبدیل جهان مخلوق داستان بیشتر باشد، آن جهان زنده‌تر می‌شود.

و اما خواننده، اگر دنیایی بیدادگر بیافریند و آن را در هستی نگه دارد، نمی‌تواند کاری کند که مسئول آن نشود و همه‌ی هنر نویسنده در این است که خواننده را وادار کند تا آنچه را که او آشکار می‌کند، خواننده خلق کند و بنابراین حیثیت خود را در گرو نویسنده بگذارد. و اینجاست که دو تنه بار مسئولیت جهان را به دوش می‌کشند و چون نویسنده کوشیده است تا با واسطه‌ی خواننده، نوشته‌هایش را از اجزاء هیئت بشری کند، باید که آن جهان را حقیقتاً در خودش تجلی نماید. در ژرف‌ترین خمیره خود. و چنان تجلی کند که نویسنده با عشق و شیدایی در مسیرهای مارپیچ، رقص با کلمات را آغاز کند و با موسیقی ملایم حروف پیوسته آرام بغلند و بچرخد و در فصل مشترک در دنیایی دقیق بر فراز اندیشه‌هایش با قدرت همواره با اهدای وجودش پیش رود.